

شنبه • ۱۰ آذر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۸۹۴ • ۷

روزنامه		
اندیشه • اجتماعی		
گزارش «شرق» از زندگی ده‌ها خانواده حاشیه‌نشین در شهر چابهار	صفحه ۸	
کسب و کار میلیونی	صفحه ۱۰	
لذت ماهیگیری بدون صید: بگیر و رها کن	صفحه ۱۰	

تأمل انتقادی
نگاهی کُز به «روز جهانی فلسفه»
بحران در فلسفه و علوم‌انسانی
<i>سپهد ستاری</i>

از سال ۲۰۰۲ میلادی سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) سومین پنجشنبه‌نومبر هر سال را به نام «روز جهانی فلسفه» نامگذاری کرده است. نخستین مراسم بزرگداشت این روز در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۰۲ در پاریس برگزار شد. از آن زمان تا امروز هرساله همایش اصلی و محوری این روز در یکی از کشورهای عضو برگزار شده است. از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۵ در مقر یونسکو در پاریس برگزار شد و پس از آن در سال‌های ۲۰۰۵ در شیلی، ۲۰۰۶ در مراکش، ۲۰۰۷ در ترکیه، ۲۰۰۸ در ایتالیا با موضوع «حق و قدرت» و ۲۰۰۹ در روسیه با موضوع «فلسفه در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها» برگزار شد. اما این روایت خطی که همچون دیگر مناسبات تقویمی یونسکو در ظاهر و در تپه‌های رسانه‌ها همواره جذابیت‌های زورنالیستی بالایی داشته‌است، زمانی برای ایرانیان اهمیت و جایگاه خاصی پیدا کرد که در سال ۲۰۰۸ ایران نیز به‌عنوان یکی از کشورهای عضو، آمادگی خود را برای برگزاری همایش جهانی روز فلسفه اعلام کرد. دربی موافقت یونسکو، مسوولان ایرانی موضوع کنگره سال ۲۰۱۰ را «فلسفه: نظری و عمل» عنوان کردند. پس از موافقت یونسکو، رییس‌جمهور وقت ایران در حکمی، غلامعلی حدادعادل را به‌عنوان رئیس کنگره بین‌المللی روز جهانی فلسفه در سال ۱۳۸۹ در ایران منصوب کرد. اما این روایت در ظاهر خلاقانه به اینجا ختم نشد و دو هفته مانده به روز جهانی فلسفه، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل‌متحد با انتشار بیانیه‌ای انصراف خود را از برگزاری کنگره جهانی روز فلسفه در ایران اعلام کرد. سرانجام ایران بدون توجه به این مساله، کنگره روز جهانی فلسفه را در تهران برگزار کرد و در ۱۸ نوامبر همان سال نیز در فرانسه بدون حضور ایران همایش برگزار شد. اما به نظر می‌رسد فارغ از روایت خبری این اتفاقات و جدل‌های حاشیه‌گراانه در سه‌سال گذشته آنچه‌اهمیت‌دارد پرداختن به نفس این مراسم و چنین روزی است که می‌تواند در کشورهای مثل ایران تنش میان علوم‌انسانی و فلسفه و آکادمی و وابسته‌ترین شکل خود به‌عنوان یک نهاد دولتی را پررنگ‌تر سازد. با این‌حال، امسال نیز در سازش ادامه‌دار اما کج‌دارومریم با تنش‌های موجود، همایش روز جهانی فلسفه در ایران با شعار «فلسفه و طبیعت» به همت موسسه پژوهشی حکمت و فلسفهٔ ایران و با همکاری مجمع عالی حکمت اسلامی در روزهای ۲۳ و ۲۴آبان با عنوان «وضعیت فلسفه در ایران معاصر» برگزار شد.

در این میان باید بر این مهم تأکید داشت که این یادداشت به‌هیچ‌عنوان در پی جانبداری از پیکرتراشی مظلومیت یا شکوه‌مندی ظاهری روزهای این پرزوه در ابعاد جهانی یا دولتی نیست و همچنین به‌دنبال واکاوی و عقده‌گشایی از یک غرور ملی (دست‌ترفته یا دفاع از هر پراتیک دیگری نیست و حتی قصد ندارد به‌سان یک وصل‌کننده بر آشتی بزرگ‌رو تقویمی یا دولت- ملت و جامعه مدنی سیاست‌زدایی‌شده‌اش بپردازد. بلکه صرفا در پی آن است که بر چند سوال و امکان سیاسی این وضعیت دست بگذارد حتی اگر پاسخ‌خیز از تمام انتقادات و آه‌ها آنها نداشته باشد؛ اینکه چرا و چگونه فلسفه به مناسبات تقویمی و آیینی و برنامه‌های دولتی و شبه‌دولتی و کل وحدت‌یافتی به نام دولت- ملت و نهادهی مشکب به نام یونسکو گره می‌خور؟ آیا مقصود یونسکو از تراشیدن چنین‌روزی در تقویمش تنها به فرهنگی کردن فلسفی محدود می‌شود؟ آیا یونسکو در پی تولید و عرضه کالای فرهنگی و لوکس به نام فلسفه‌است که باید هم‌زمان هم به طرف باز برسد و هم به دست درهای این موزه‌ها با شکوهی عظیم عریض شود تا مبدا بازار سومین پنجشنبه‌ی نوامبر سال بعد را از دست بدهد؟ چرا نباید پای این سوال سیاسی را وسط کشید که اساسا هرچا پای یونسکو در میان باشد، به قطع پای منطق قربانی و سیاست بازنمایی نیز در کار است و از همه مهم‌تر اینکه فلسفه‌و تعیین روز جهانی فلسفه در تقویم یونسکو تا چه حد می‌تواند به الگوی مداخله تحت عنوان مداخله حقوق‌شری در سازمان ملل متحد تضمین حضور ببخشد؟ پرسش‌هایی که مطرح شد فارغ از تمام انتقادات البته حلو‌الحول‌کردن‌ها و مومیایی‌ساختن از فلسفه و غیروسیاسی کردن آن در یک روز مشخص، عجالتا یک پیام دارد:نسبت جایگاه فلسفه‌با چنین‌روزی سخت زیر تیغ شک و تردید است.

برگردیم به سال ۲۰۰۲، زمانی که مدیر کل یونسکو در پیامی به‌مناسبت نامگذاری روز جهانی فلسفه در تقویم یونسکو، درباب علت نامگذاری این روز گفت: «یاساری از مردم می‌رسند چرا فلسفه در یونسکو؟ پاسخ من این است که یونسکو کسانی می‌تواند بدون تبلیغ تأملات فلسفی به‌عنوان مبنا و بازاری عقلانی و اخلاقی سازمان ملل متحد برای دموکراسی، حقوق‌یشر و جامعه عادل عمل کند» به عبارت دیگر، منظور است از این موضوع به‌عنوان ستون و پایه اساسی برای صلح استفاده کنیم؟ شاید بتوان از همین منظر به پرسش‌ها بازگشت و با نقاب و نسبت بازنمایی این جملات کمی بازی کرد. چراکه گویی واقعیت از تمام جوهر واقعیتی کسر شده و قلم فیلر باید دست به تولید عرصه‌ای زد که در آن هرآنچه دیده نمی‌شود مرئی شود. فراموش نکنیم که امور نادیدنی نابود نشده‌اند بلکه تنهاوتنها سرکوب شده‌اند و به میانجی بازنمایی واقعیت، به یک حاد واقعیت رسیده‌است.

با توجه به این مقدمه، ماهیت برگزاری چنین روزی از سوی یونسکو واجد چه معنایی است؟ زمانی که ماهیت این پرسش با اعتراض پای خود بر زمین خواهد کوفت که در فلسفه و علوم‌انسانی هیچ سوسیولوژی و وجه اعتراضی و هرآنچه ساختارش را از حدود سقرن پیش از خوانش‌های اسکولاستیکی رها کرده دیده نشود. از این‌رو، به نظر می‌رسد موضوع اصلی کنگره سالانه فلسفه اساسا وجه اعتراضی و سیاسی آن نیست بلکه تأکید بر ادغام هرچه بیشتر آن در روابط کالایی و فرهنگی‌شدن است. به این معنا که از متفکران انتظار می‌رود صرفا از جامعه عکسی کنند؛ عکسی از محیط‌های سیاست‌زدایی‌شده فلسفه با ماهیت محض اسکولاستیکی‌اش. به‌عنوان مثال اتحادیه اروپا بودجه‌های چندمیلیون‌یورویی به پروژه‌هایی اختصاص می‌دهد که تنها در حکم‌عکسبرداری از وضعیت هستند یا شکل دیگری از همین فرآیند در کشور خودمان حتی به عکاسی هم ختم نمی‌شود؛ به این اعتبار که واقعیت را تا جای ممکن از واقعیت منها کنند.

ادامه در صفحه ۱۱

نگاهی به کتاب «شکل‌گیری حافظه»

سفر به پیچایچ حافظه

«شکل‌گیری حافظه؛ از مولکول تا ذهن» کتابی است که ردپای حافظه انسانی را در دوران‌های گوناگون رشد انسان پی می‌گیرد. این کتاب را مترجمان ایرانی نام‌آشنایی همچون احمد محیط، خسرو پارسا، احمد شایگان، افشین پایدار، محمدرضا خواجه‌پور، شسیوا دولت‌آبادی، رحمان نجل‌رحیم و رضا نیلی‌پور به فارسی برگردانده‌اند. در بخشی از مقدمه‌ای که احمد محیط بر کتاب نوشته، می‌خوانیم: «استیون رز کتاب را با نگاهی به حافظه‌های تاریخی آغاز می‌کند. او به کشف «سنگ روزتا» لوح باقیمانده از نوشته‌های مصر باستان اشاره می‌کند. ترجمه‌ها در حقیقت به حافظه‌ای بدل شدند که دوران‌های مختلف تاریخ را برای یکدیگر روشن می‌کرد. نویسنده آن‌گاه ردپای حافظه انسانی را در دوران‌های گوناگون بررسی می‌کند. هدف او نشان‌دادن این امر است که فعالیت‌های ذهن به‌شکل عام و پدیده حافظه به‌شکل خاص محصول یک سطح کارکردی نیستند و با سطوح گوناگون کارکرد انسان سروکار دارند، سطوحی که در درون یک سامانه باز با هم در تعامل دایمی هستند. او در فصل‌های گوناگون این کتاب خواننده را به سفری در همه این سطوح می‌برد. اسطوره، تاریخ، نیای درونی فرد، تعامل اجتماعی فرد با جهان و دیگران و سرانجام ترجمه کارکرد همه این سطوح به زبان زیست‌شناختی، اینستگاه‌های مختلف این سفر هستند. در جریان این سفر است که نویسنده، ذهن انسان، لوح‌های تاریخی و شخصیت‌های افسانه‌ای الیباد را با درهما و حرکت‌های ریستی که در جوجه‌های آزمایشگاهی‌اش می‌بیند در یک مجموعه قرار می‌دهد. او در این کتاب آزمایشگاه را از انزوای فروکاست‌گرایی به بیرون می‌آورد و تاریخ، اسطوره‌شناسی، روانشناسی و جامعه‌شناسی را هم از برج خاں نادانان کل به‌سمت دره‌های یاخته، هدایت می‌کند. او راه‌های پیچایچ نگاه‌های گوناگون حافظه را از طریق توتل‌ها و پی‌های میان دانش‌های مختلف به هم پیوند می‌زند و شاهراه کل‌نگر را به‌عنوان روش‌شناسی شناخت ذهن و اجزای آن و به ویژه عمده‌ترین ساختار آن یعنی حافظه می‌گشاید»

استیون رز در زمینه‌دانش‌های عصبی نامی شناخته‌شده در دنیای انگلیسی‌زبان است. او قابل به‌نگرش نوشتن کتاب‌هایی به‌همقهر در زمینه‌های مختلف است. برخی از آثار پیشین او عبارتند از: «جنگ‌های شیمیایی و زیست‌شناسی»، «جامعه و علم»، «غز مغز زیست‌ویکم»، «زن‌ها، یاخته‌ها و مغز»؛ نودیه‌ای پروتمووار زیست‌شناسی»، «شیمی حیات»، «زیوارویی جبر زیست‌شناختی»، «اقتصاد سیاسی علم» و «مغز آگاه».



شکل‌گیری حافظه

از مولکول تا ذهن

استیون رز

ترجمه: گروه مترجمان

ویراستار: احمد محیط

ناشر: آگه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



از چپ: ضیاء موحد و سیدجواد طباطبایی/ عکس: عباس کوثری، شرق

به نزدیکی فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره‌ای ابراز امیدواری کرد. طباطبایی، اما حاصل صدسال گذشته دانشگاه تهران در فلسفه سیاسی را جز اتلاف وقت و انرژی ندانست و از جوانان علاقه‌مند خواست، «تغییر» را بر این دانشگاه تحمیل کنند. گزارش سخنرانی‌های این سمینار را بخوانید.

سیدجواد طباطبایی: اندیشه سیاسی ما گذشته‌ای ندارد

مشروطه به اهمیت قانون و عدالت‌خانه پی برده بود. ۷۰سال قبل از مشروطه در مورد عدالت‌خانه آثار مکتوب داریم. کم‌کم نکات مهمی را از فلسفه سیاسی مدرن غرب گرفتیم. آزادی که پیش از آن کلمه «حریت» به جای آن استفاده می‌شد از این جمله بود. فقط زمانی مجبور شدیم فلسفه سیاسی جدید را جدی بگیریم که در نهایت استیصال متوجه شده بودیم چه گرفتارای بی وجود آمده است. کم‌کم مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد. مدرسه حقوق هم کمی بعدتر تشکیل شد و از ترکیب این دو، دانشکده حقوق و علوم سیاسی به وجود آمد. **حفظ کلیت سنت** نظام سنت قدمایی ما در اکثر موارد مشکلی ندارد و فقط در یکسری جزئیات مشکل وجود دارد. کلیت آن نظام را می‌توان با وارد کردن عناصری همچون طب حفظ کرد. اما به مباحث پایایی توجه نشان ندادیم. خیلی‌ها خوششان نمی‌آید اما کتاب «بنیاد فلسفه سیاسی در غرب» دکتر عنایت را در نظر بگیرید؛ به هیچ چیزی در مورد بنیاد اشارهای نمی‌کند. یک نفر دیگر هم در سال‌های اخیر کتابی نوشت و اسم آن را مبانی فلسفه سیاسی گذاشت؛ حتی انتخاب واژه فارسی هم اشتباه است چه برسد به مفهوم آن. «شهریار» مایکولوی از اولین کتاب‌های حوزه فلسفه سیاسی است که ترجمه شده است. دکتر محمود سنایی جزو معدود نفراتی بود که انگلیسی و فارسی را خوب می‌دانست و چند رساله در این زمینه ترجمه کرده بود. بخشی از رساله جان لاک را آقای سنایی ترجمه کرد. دو مترجم جدید هم اخیرا ترجمه کرده‌اند که در آمریکا درس خوانده و زندگی می‌کنند و ترجمه‌هایشان کاملاً غلط است. امروزه آثار آلن بدیو را نیز ترجمه می‌کنند که هیچ‌چیز برای گفتن ندارد.

تبدیل تخصص به تفنن روشنفکران ما پس از مدتی از تخصص سراغ تعهد رفتند. آل احمد پس تبدیل به تفنن شدند. انتشارات تعطیل شد و مجلات انتقادی به حاشیه رفتند و فضا سیاست‌زده و ضامبرالیستی شد. افسردگی مثل بزرگمهر و عنایت به سایه رفتند و عده‌ای از بیرون از دانشگاه از سر تفنن وارد شدند و متون فلسفه سیاسی در دو دهه اخیر ترجمه نشد. از صدمعن اصلی فقط چهار یا پنج‌کتاب تا حدی درست ترجمه شده است. زبان در طول تاریخ منحل می‌شود. اما مترجمان ما در جریان این تحول نیستند. بسیاری از آثاری هم که وجود دارند تفسیر‌های کتاب‌های مبدأ هستند. همه متن‌های اساسی بارها و بارها در دوره‌های مختلف تفسیر شدند. ده‌ها تفسیر از لاگ، هابز و... در دنیا منتشر شده است. اما هیچ کدام از نوشته‌های تفسیری مهم تاکنون ترجمه نشده‌است.

حضور فیزیکی استاد دین و در حضور یک استادبودن برای دانشجو مهم است. اینکه چگونه می‌خواند، چگونه درگیر می‌شود و چگونه مفاهیم را روز می‌دهد، مهم است. جوانان کنونی ما باید از آنچه در دانشگاه‌های مختلف تدریس می‌شود ناامید باشند. به این فضاها نباید اعتماد کرد. دانشجوایان باید سراغ متن‌های اساسی و یادگرفتن زبان‌های خارجی بروند. اندیشه سیاسی ما گذشته‌ای ندارد. حاصل صدسال گذشته دانشگاه تهران در فلسفه سیاسی جز اتلاف وقت و انرژی نبوده است. جوانان علاقه‌مند باید این تغییر را بر دانشگاه تحمیل کنند. در زمان‌های قبل همه فقط می‌خواستند دولت را عوض کنند که به حذف خودشان منتهی شد و اتلاف انرژی بود. به قول نیچه دانشجویان آینده باید سربازان علم باشند.

سخنرانی پرداختند. موحد از اوضاع مناسب و روبه‌رشد فلسفه تحلیلی در ایران طی یکی، دودهه اخیر و اقبال روزافزون بین‌المللی به فیلسوفان جوانی که در دپارتمان‌های مختلف در حال تحقیق هستند، گفت. همچنین با انتقاد از غیر تاریخی بودن فلسفه تحلیلی از تغییر در رویکردهای آن گفت و نسبت

ضیاء موحد: وضعیت فلسفه تحلیلی در ایران

کلاس شرکت می‌کردند و بحث‌ها پناچار به سیاست کشیده می‌شد. پس از آن شبهاتی وارد شد و مجبور شدم فرار را بر قرار ترجیح دهم و به دپارتمان فلسفه ریاضی بروم. چندسسال بعد، دانشگاه تربیت مدرس این رشته را تأسیس کرد. آقای دستجردی هم فلسفه را به پژوهشگاه دانش‌های بنیادی آورد. بعد از آن هم فلسفه علم توسط آقای گلشنی در دانشگاه صنعتی شریف تأسیس شد. دو دوره اول کیفیت استادان خوب بود اما بعد از آن پایین آمد. عده‌ای از دانشجویان همان دانشکده برای تحصیل به خارج رفتند و پس از بازگشت به بهترین اسادهای حال حاضر ما تبدیل شدند؛ افرادی همچون کاوه لاجوردی، نصرالله موسویان، کرباسی‌زاده و شیخ رضایی.

اقبال به فلسفه اسلامی در سال‌های بعد از انقلاب، مدرسه منطق تأسیس شد و افراد مهمی در آنجا مشغول فعالیت شدند. این تقسیم‌بندی بین منطق ریاضی و منطق فلسفی به رسمیت شناخته شد. سال‌های سسال در مورد فلسفه اسلامی و منطق اسلامی صحبتی در غرب نشده بود. فیلسوفی به نام «رشر» مباحث منطق اسلامی را خوانده بود و بعد از آن توجه به منطق اسلامی آغاز شد. هم‌اکنون هم افرادی چون هاجز، تونی استریت بلژیکی و پولتام استرالیایی در این زمینه فعال هستند و با آنها در ارتباط هستیم. آنها متوجه شدند که منطق‌دان‌های اسلامی هم کارهای جالبی انجام داده‌اند و در ایران دانشجویان علاقه‌مند فراوانی داریم؛ دانشجویانی که هم با مباحث منطق قدیم و هم با مباحث منطق جدید آشنا هستند. متون قدیمی مثل شفا و قیاس پس از قرن‌ها دوباره در حال خوانده‌شدن هستند. برای اولین‌بار مقالات کارشناسان موسسه حکمت و فلسفه و انجمن منطق و چند دپارتمان فعال دیگر در حوزه فلسفه تحلیلی در نشریات بین‌المللی به چاپ رسید.

انتقاد از خود اولین تفاوت فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره‌ای در تاریخی‌بودن است. این ایرادی است که اخیرا بین فیلسوفان تحلیلی مطرح شده است. فلسفه تحلیلی فلسفه‌محور است و تاریخ را نمی‌بیند. دومین مساله استدلال و توجیه این است که میزان آن در فلسفه تحلیلی بسیار بالاست. فلسفه قارای بیشتر نظام‌سازی می‌کند و درجه استدلال و توجیه کمتری دارد. اتفاق مبارک این است که این دو در حال نزدیک‌شدن به یکدیگر هستند.

فلسفه به مثابه دیالوگ مشکل ما برقراری دیالوگ است؛ اینکه بدون تهمت‌زدن بحثی را همانند بحث‌های منطقی سقراط پیش ببریم. او وقتی در مورد عدالت حرف می‌زد، می‌دانست که تعریف کامل و جامعی در مورد آن وجود ندارد و با دیالوگ باید به آن رسید. ما همه از زیر شیل سقراط درآمده‌ایم. آزادی، عدالت، نوع حکومت و... هیچ تعریف مشخص و ثابتی ندارد. مثلا در مورد رمانتیسم ۱۴۰هزار تعریف وجود دارد. هدف از فلسفه این است که برای این نوع بحث‌کردن تربیت شویم. اما در علوم اینگونه نیست. فلسفه قرار نیست چیزی را ثابت کند؛ مهم طرح مساله است. با فلسفه نه می‌توان وجود خدا را ثابت کرد و نه حتی جهان خارج را. کالت هم از اصطلاح رسوایی فلسفه استفاده می‌کند. بنا نیست با فلسفه به جواب سوال‌های بزرگ برسیم. باید به صورت متواضع با فلسفه برخورد کنیم. عدم توجه به این مساله موجب بی‌علاقگی دانشجویان می‌شود.

گروه اندیشه: سمینار «وضعیت کنونی فلسفه در ایران» به مناسبت روز جهانی فلسفه مصادف با ۲۱نوامبر با یک‌هفته تأخیر، در «موسسه پرسش» برگزار شد. در این سمینار که به علت استقبال علاقه‌مندان، تعداد زیادی ایستاده و از حیاط موسسه آن را گوش می‌کردند، ضیاء موحد و جواد طباطبایی به ایراد

ضیاء موحد: وضعیت فلسفه تحلیلی در ایران

تاریخ فلسفه تحلیلی از افلاطون و ارسطو آغاز می‌شود و در دنیای اسلام به ابن‌سینا می‌رسد. مباحثی که او در رساله شفا مطرح می‌کند، این مساله را به‌خوبی نشان می‌دهد. در دنیای اسلام هیچ‌کس به اندازه او رساله ندارد و در ۳۰۰ساله خود بحث را همیشه با منطق آغاز می‌کند. از نظر او اگر مقدمات قیاس را متوجه شویم، نتیجه‌گیری بعد از آن به صورت شهودی بدست می‌آید. در غرب فرقه و هوسرل در اواخر قرن ۱۹ منشأ دو سنت فلسفی موجود می‌شوند. فرقه فلسفه تحلیلی و هوسرل پدیدارشناسی را پایه‌ریزی می‌کند. پایه‌گذار فلسفه تحلیلی چنان‌که ویتهگنشتاین می‌گوید فرقه است. در ایران هر دو این فلسفه‌ها در یک سال متولد شدند. احمد فردید فلسفه قارای را معرفی کرد و منوچهر بزرگمهر فلسفه تحلیلی را. فردید در سال ۱۳۲۳ مقاله‌ای هفت‌صفحه‌ای در مورد هایدگر نوشت. سسال بعد مقاله‌ای در مورد فلسفه کانت نوشت که آن هم هفت‌صفحه بود. کمی بعدتر هم مقاله‌ای در مورد هوسرل نوشت. او با این حجم کم فقط فهرست مطالبی را نوشت که قصد داشت بیان کند. منوچهر بزرگمهر هم در همان سسال مقاله‌ای با عنوان «تغییرات اخیر در فلسفه» ترجمه کرد. این مقاله به مباحث منطقی راسل اشاره می‌کند. از سال۴۲ به بعد حضور بزرگمهر چشمگیرتر شد و مقالاتی در مورد هیوم و دیگران نوشت. در حدود ۱۰ مقاله در حوزه فلسفه تحلیلی نوشته است.

همچنین در سال‌های قبل از انقلاب در دستگاه‌های مرحوم مطهری در منزل ایشان برگزار می‌شد که بزرگمهر و چند نفر دیگر در این جلسات شرکت می‌کردند و البته نه صاحب مجلس و نه میهمانان خودشان هم نمی‌دانستند در مورد چه چیزی صحبت می‌کنند. دکتر مهدی حائری هم در آن سال‌ها فعال بود. او فارغ‌التحصیل حوزه علمیه قم بود و فلسفه اسلامی را خوب می‌دانست. اما ایشان هم از فلسفه تحلیلی مطلقا چیزی نمی‌دانستند.

من مقاله‌ای در نقد نظریات ایشان نوشتم و به انتشارات نشر دانشگاهی سپردم. آنها به علت رورنایستی با مرحوم حائری آن را چاپ نکردند اما نهائیا مقاله چاپ و مشخص شد چه کسی اشتباه می‌کرده است. توصیه بنده این است که مباحث ایشان در فلسفه تحلیلی جدی گرفته نشود. قبل از انقلاب، در حوزه منطق هم کتاب مرحوم مصاحب را داشتیم. یک کتاب هم مرحوم بزرگمهر ترجمه کرد. قبل از آن در مجله خرد قول ترجمه آن کتاب را داده بود. اما بعد از خرید کتاب و خواندن آن در نیمه‌های شب آنقدر عصبانی شدم که در دم مقاله‌ای را برای آیندگان نوشتم. اشتباهات او در این ترجمه بیش از حد تصور بود.

فرار به دپارتمان فلسفه ریاضی بعد از انقلاب داستان عجیب‌تر شد. فلسفه تحلیلی با آثار عبدالکریم سروش وارد مرحله جدیدی شد. فلسفه دین و پارادوکس همیل و مساله ابطال‌پذیری و چوب بر گرده مارکسیست‌هازن به یکدیگر آمیختند و ملغمه عجیبی ساخته شد. اما این اولین‌باری بود که فلسفه جدی گرفته می‌شد چون دیدن ابتلای جامعه بود. در این جدال افراد دیگری هم شرکت داشتند: صادق لاریجانی، وحید دستجردی و دیگران. سال ۶۱ به موسسه حکمت و فلسفه رفتم و شروع به‌تدریس منطق کردم زیرا آنچه از فلسفه تحلیلی می‌خواستم بگویم به منطق فرقه نیاز داشت. کلاسی‌ها به‌شدت سیاسی شده بود. دانشگاه‌ها تازه باز شده بود و حدود ۲۰۰نفر از دانشگاه‌های مختلف در